

## صلح افغانستان؛ منافع و سیاست‌های متضاد بازیگران

محمداسماعیل عمار<sup>۱</sup>

چکیده

چهار دهه جنگ، طولانی‌ترین تاریخ منازعه درونی را برای افغانستان رقم زده است که معلول عوامل درونی و بیرونی است. شکل‌گیری نظام سیاسی جدید و حضور نیروهای غربی در دوران پساطالبان نیز نتوانسته است صلح و امنیت را در کشور برقرار نماید. دولت افغانستان از زمان ریاست جمهوری حامد کرزی به نوعی خواستار صلح و جذب نیروهای مخالف در درون دولت بود. چرخه دوامدار و بی‌حاصل خشونت و جنگ، طرف‌های درگیر و ذیدخل را به سوی میز مذاکره کشانده است. این تحقیق با روش تحلیلی-توصیفی به این سؤال اصلی پاسخ می‌دهد که چه عواملی در فرایند صلح افغانستان دخیل است و با احیاناً می‌تواند آن را با چالش مواجه نماید؟ فرضیه تحقیق بر این مبنا استوار است که جنگ و منازعه در افغانستان در گرداب فروماندگی دولت و منافع متضاد بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای گرفتار است. هر یک از بازیگران منافع خاص خود را با ماهیت سیاسی، اقتصادی، امنیتی یا اجتماعی‌ای که دارند، در مذاکرات صلح دنبال می‌کنند و این امر چالش جدی برای تحقق صلح ایجاد می‌کند.

کلیدواژه‌ها: صلح افغانستان، دولت فرومانده، طالبان، بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای.

منافع متضاد.

۱. استاد دانشگاه و پژوهشگر (Esmailmar@gmail.com).

## مقدمه

با حمله نظامی آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و ورود بیش از صد هزار نیروی نظامی کشورهای غربی در قالب ائتلاف به رهبری آمریکا و سقوط امارت اسلامی طالبان، برآوردها حاکی از پایان جنگ و برقراری صلح در کشور بعد از بیش از دو دهه جنگ بود؛ اما در عرصه عمل این برآوردها نه تنها محقق نشد که افغانستان در دور جدید از خشونت و جنگ قرار گرفته است. کشور برآمده از منازعه در صورت فقدان قدرت مرکزی، نظام حقوقی، نهادها و سازوکارهای لازم برای حکومت داری معمولاً بعد از مدت کوتاه صلح و یا آتش‌بس، مجدداً گرفتار منازعه و جنگ می‌شوند که در آن عوامل متعدد، به‌خصوص از بین نرفتن ریشه‌های منازعه و جنگ در جامعه، نقش دارند. سال‌های اولیه پس‌اطالبان در افغانستان بیانگر شکل‌گیری همگرایی در سطوح مختلف در میان مردم خسته از جنگ بود؛ اما عوامل متعدد بیرونی و درونی باعث ادامه جنگ شده و چرخه دوامدار جنگ و خشونت، تلفات و ویرانی بیش‌تر را برای کشور به بار آورده است. از آن‌جا که عوامل متعدد بیرونی در جنگ افغانستان دخیل است و پیروزی طرف‌های درگیر بر یکدیگر را در تاریکی قرار داده است، آنان را به سوی مذاکرات صلح کشانده است و از ماه اکتبر ۲۰۱۸ تا کنون شاهد جدی شدن گفت‌وگو با طالبان به‌عنوان راه‌کاری برای پایان دادن به جنگ و خشونت هستیم که از دوحه قطر تا تهران و مسکو را دربرمی‌گیرد. این تحقیق با تبیین منافع بازیگران در مسئله افغانستان، با روش تحلیلی-توصیفی به این سؤال اصلی پاسخ می‌دهد که چه عواملی در فرایند صلح افغانستان دخیل است و یا احیاناً می‌تواند آن را با چالش مواجه نماید؟ برای دست‌یابی به پاسخ سؤال، تحقیق این فرضیه را دنبال می‌کند که جنگ و منازعه در افغانستان در گرداب فروماندگی دولت و منافع متضاد بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گرفتار است. هریک از بازیگران در مذاکرات صلح منافع خاص خود را با ماهیت سیاسی، اقتصادی، امنیتی یا اجتماعی‌ای که دارند، دنبال می‌کنند و این امر چالش جدی برای تحقق صلح ایجاد می‌کند.

## ۱. چارچوب نظری

جنگ و صلح پدیده‌های اجتماعی هستند و ناگزیر با ابزار روش‌شناختی علوم اجتماعی باید مورد بررسی قرار گیرند. با توجه به فرضیه تحقیق که جنگ افغانستان را ناشی از عوامل

بیرونی و منافع متضاد بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در نظر می‌گیرد، صلح افغانستان را باید در چارچوب نظریات روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار داد. نظریات روابط بین‌الملل در سطح کلان، میانه و خرد، مسئله صلح در کشورهای درگیر در جنگ را مورد بررسی قرار می‌دهند. جنگ، صلح و امنیت جایگاه ویژه و محوری در نظریات روابط بین‌الملل، سرشت و توسعه رشته روابط بین‌الملل داشته است (تری‌تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۲۶). رویکردهای چهارگانه مسلط بر روابط بین‌الملل - رئالیسم، نئورئالیسم، لیبرالیسم و نئولیبرالیسم - هرکدام با سطح تحلیل‌های متفاوت، تفسیری از صلح ارائه داده‌اند؛ اما در این میان، نظریات سطح میانه که ریشه در نظریات «رابرت مرتون»، «جان گالتونگ» و «جان پائولو لدرچ» دارد، بهتر به تبیین صلح و منازعه در کشورهای توسعه‌نیافته‌ای دوباره درگیر در جنگ پرداخته است. از میان نظریات سطح میانه، مکتب تغییر منازعه علاوه بر ایجاد مجدد روابط تخریب‌شده در درون جامعه و ایجاد نهادهای مردمی صلح توسط افراد و طبقات متوسط جامعه، به نقش بازیگران بین‌المللی توجه می‌کند و ایجاد صلح را مشروط به همسویی حمایت بازیگران بین‌المللی از بازیگران داخلی و ایجاد هماهنگی میان تلاش‌ها برای ایجاد صلح می‌داند (Paffenholz, 2009: 55).

از حیث سنتی، صلح موضوع فرعی مطالعات امنیتی بوده و معمولاً اندیشمندان حوزه امنیت به صلح به‌عنوان مفهوم مخالف جنگ توجه کرده‌اند و برایش استقلال ذاتی قابل نبوده‌اند (تری‌تریف و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۸۵). گالتونگ، از اندیشمندان مکتب تغییر منازعه، استدلال می‌کند که برای ایجاد صلح باید ریشه‌ها و علل جنگ شناسایی شده و برطرف گردد و راه‌کار برای پرهیز از جنگ ارائه شود (Galtung, 207: 289). از دید جان پائولو لدرچ، اندیشمند دیگر مکتب تغییر منازعه و مطالعات صلح، صلح برساخته اجتماعی است و صلح‌سازی فراتر از بازسازی فیزیکی پس از منازعات و در واقع مفهومی جامع است که مجموعه‌ای از فرایندها، رهیافت‌ها و مراحل لازم برای جلوگیری از خشونت و ایجاد رابطه صلح‌آمیز میان طرف‌های درگیر را دربرمی‌گیرد (Lederach, 1995: 39). ایجاد صلح با تلاش مستمر و از طریق پرداختن به ریشه‌ها و علل جنگ و ایجاد ظرفیت‌های داخلی و بین‌المللی برای مدیریت جنگ امکان‌پذیر است و هدف صلح باید ایجاد صلح مثبت باشد که مردم عادی از اشکال مختلف خشونت ساختاری رهایی یابند. در این چارچوب، فرایند صلح در افغانستان نیازمند درک ریشه‌های منازعه است که تنها به جنبه درونی محدود نبوده؛ بلکه جنبه بیرونی نیز داشته و عوامل خارجی و منافع متضاد کشورهای منطقه‌ای

و فرمانطقه‌ای در آن نقش پررنگی دارد.

طرف‌های متعدد دخیل در مذاکرات صلح افغانستان، خود بیانگر پیچیدگی و اهمیت آن از ابعاد مختلف است. روند مذاکرات صلح از ابعاد مختلف مانند دلایل دولت افغانستان و کشورهای چون آمریکا، پاکستان، ایران و روسیه برای انجام گفت‌وگو با طالبان، موانع و چالش‌های موجود در مسیر این گفت‌وگوها و برقراری صلح در افغانستان، تبعات و اثرات امنیتی مذاکره با طالبان برای افغانستان و مناطق همجوار کشور و نقش کشورهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در روند صلح افغانستان قابل بررسی است. تحلیل و درک ماهیت گفت‌وگوهای صلح که از دوحه قطر تا تهران و مسکو را دربرمی‌گیرد، نیازمند نگاه کلان به شرایط و اهداف طرف‌های دخیل در روند گفت‌وگوها است. در ارتباط با عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری روند مذاکرات با طالبان، این موضوع را می‌توان از زوایای مختلفی مورد بررسی قرار داد. بر مبنای نظریه تغییر منازعه که در بررسی و دستیابی به صلح بر ایجاد مجدد روابط تخریب‌شده در درون جامعه و نقش بازیگران بین‌المللی توجه کرده و ایجاد صلح را مشروط به همسویی حمایت بازیگران بین‌المللی از بازیگران داخلی و ایجاد هماهنگی میان تلاش‌ها برای ایجاد صلح می‌داند، در بررسی مسئله صلح در افغانستان باید جایگاه دولت افغانستان و طالبان و نقش کشورهای ذینفوذ در کشور- آمریکا، پاکستان، ایران و روسیه- را مورد توجه قرار داد.

## ۲. دولت افغانستان؛ دولتی فرومانده

برقراری صلح و امنیت در کشور از اوایل شکل‌گیری نظام جدید با هدف جذب نیروهای مخالف در درون دولت بدون هیچ‌گونه پیش‌شرطی مورد توجه قرار داشت. دولت افغانستان از زمان ریاست جمهوری حامد کرزی به نوعی تمایل خود به مذاکره با طالبان را اعلان نمود و در همین راستا شورای عالی صلح در سال ۱۳۸۹ ایجاد شد. حامد کرزی طالبان را به‌عنوان برادران ناراضی مورد خطاب قرار داده و عفو عمومی را برای تمام نیروهای طالبان، به غیر از عناصری که متهم به جنایت علیه بشریت بودند، اعلام نمود. تماس‌های متعددی از طرق رسمی و غیر رسمی بین دو طرف شکل گرفت. ضعف و فروماندگی دولت در همان زمان، مذاکرات با افراد مجهول‌الهویه‌ای را در پی داشت که نمایندگی آنان از طرف طالبان به اثبات نرسیده بود. با اعلان مرگ ملا عمر در سال ۲۰۱۴، که در واقع دو سال قبل از آن اتفاق افتاده بود، این

مذاکرات متوقف شد. شیخ وجود ملا عمر به نوعی سبب اتحاد میان طالبان شده و تمام نیروهایی که علیه دولت و مردم دست به خشونت می‌زدند، از فرماندهی واحدی اطاعت می‌کردند. در زمان کنونی برآوردها بیانگر آن است که در افغانستان بیش از بیست گروه تروریستی در مقابل دولت و نیروهای خارجی مشغول جنگ و درگیری‌اند. دولت افغانستان علی‌رغم حضور نیروهای خارجی، به‌خصوص نیروهای آمریکا، روز به روز تسلط خود بر مناطق پیش‌تری را از دست می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که شرایط کنونی دولت، به رهبری اشرف غنی، قابل مقایسه با شرایط دولت در اواخر دههٔ شصت و اوایل دههٔ هفتاد، به رهبری داکتر نجیب‌الله، است که حوزهٔ قدرت دولت در شهرهای بزرگ محدود شده و حدود ۵۰ درصد مناطق کشور عملاً در اختیار طالبان و یا در معرض تهدید جدی آنان و دیگر گروه‌های تروریستی قرار دارد.

حکومت وحدت ملی افغانستان، به رهبری اشرف غنی، در مذاکرات صلح تا کنون در حاشیه قرار داشته و مذاکرات با طالبان بیش‌تر توسط آمریکا و کشورهای همسایه هدایت می‌شود؛ اما دولت افغانستان نیز جدای از نگرانی در خصوص محوریت نداشتن خود در مذاکرات صلح، با توجه به شرایط خاصی که در آن گرفتار است، به نوعی با مذاکرات و تلاش‌ها برای برقراری صلح مخالفتی نمی‌تواند داشته باشد. دولت در تلاش است تا در مذاکرات صلح جایگاهش را بیابد. برگزاری لویه‌جرگهٔ مشورتی در ۹ ثور ۱۳۹۸ به مدت پنج روز در همین راستا صورت گرفت. گذشته از وابستگی دولت در ابعاد مختلف به سیاست‌ها و تصمیمات آمریکا، شرایط کنونی که معلول متعدد داخلی و خارجی است، دولت افغانستان را در وضعیت دشوار قرار داده است که به ناچار باید مذاکرات با طالبان را بپذیرد. دولت افغانستان ضمن حمایت از شکل‌گیری روند مذاکرات، در بیانیه‌ای از رهبران طالبان خواسته است که مذاکرات جدی را با دولت افغانستان آغاز نمایند. در همین رابطه، اشرف غنی، رئیس‌جمهور، به‌منظور جلوگیری از تکرار تجربهٔ ناموفق داکتر نجیب‌الله، خواستار ایجاد یک صلح با تدبیر و دائمی در افغانستان شده است. وی ارزش‌هایی هم‌چون وحدت ملی، تمامیت ارضی، جمهوریت، دولت مرکزی مقتدر و رعایت حقوق اساسی شهروندان افغانستان را از جمله موضوعاتی غیر قابل مذاکره اعلام کرده است.

در مقابل، طالبان دولت افغانستان را دولت دست‌نشانده خوانده و تا هنوز حاضر به مذاکرهٔ مستقیم با نمایندگان آن نشده و بر مذاکره با نمایندگان آمریکا تأکید دارند. این گروه با ارائه

شروطی از جمله لغو توافق‌نامه امنیتی میان افغانستان و آمریکا و خروج نظامیان این کشور از خاک افغانستان، در نه دور با زلمی خلیل‌زاد، نماینده آمریکا، به مذاکره پرداخته است. خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان یکی از مهم‌ترین نقاط اختلافی میان طرفین می‌باشد. در حالی که طالبان برقراری هرگونه آتش‌بس را منوط به خروج نیروهای خارجی از افغانستان کرده است، ایالات متحده آمریکا و به تبع آن دولت افغانستان، خروج نظامیان آمریکایی از این کشور را تا پیش از برقراری آتش‌بس امری غیر ممکن می‌دانند.

بر مبنای نظر رئالیستی که نظریه مسلط بر روابط بین‌الملل است، صلح و امنیت از راه موازنه قوا امکان‌پذیر است (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۸۷). رهیافت موازنه قوا همان‌طوری که برای تأمین صلح و امنیت بین‌المللی راه‌کار ارائه می‌کند، برای دستیابی به صلح و امنیت در داخل کشورهای گرفتار در منازعه نیز کاربرد دارد. بر اساس این رهیافت، کشورهایی که در ژئوپلیتیک تهدید قرار دارند، تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای از طریق قدرت‌سازی را دنبال می‌کنند. افغانستان به دلیل ضعف دولت مرکزی، تعدد بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و تنوع و تمایزات قومی، در وضعیت هرج و مرج و انارشی‌گونه قرار دارد. از بعد خارجی در مسئله صلح افغانستان بازیگران متعدد با منافع متضاد و سیاست‌های پیچیده درگیرند. دولت افغانستان از نوع مذاکرات و مسائل مطرح‌شده در دور نهم آن میان زلمی خلیل‌زاد و نمایندگان طالبان در قطر به‌شدت ابراز نارضایتی نموده و برای ارتقای جایگاه خود، در روزهای قبل از توقف مذاکرات توسط آمریکا، ارزش‌های مورد نظرش را مورد تأکید بیش‌تر قرار داد. آقای دانش، معاون دوم ریاست جمهوری، ذکر طالبان به‌عنوان «امارت اسلامی» در توافق صلح آمریکا با طالبان را تحت هر نام و مقصدی که صورت گرفته باشد، نقض قانون اساسی و حاکمیت ملی افغانستان دانسته و نسبت به آن ابراز نارضایتی نمود (Tolonews)؛ اما در نگاه واقع‌بینانه، دولت نه تنها توان ایجاد موازنه قوا را ندارد؛ بلکه به بازیگر وابسته‌ای تبدیل شده است که برخلاف خواست بازیگران، به‌خصوص آمریکا، به‌عنوان بازیگر همزمن، توان سیاست‌گذاری را ندارد و حداکثر تلاشش معطوف به آگاهی از مسائل مطرح‌شده در مذاکرات توسط خلیل‌زاد، نماینده آمریکا، با نمایندگان طالبان و هماهنگی با آن بوده است. در عرصه داخلی با توجه به چند قومیتی بودن افغانستان، شکاف‌های عمیق قومی، نژادی و چندگانگی فرهنگی، حالت انارشیک را ایجاد نموده است که خود مانع دستیابی به صلح و امنیت است. در طول تاریخ افغانستان، قوم پشتون دولت را در دست داشته و مانع دستیابی

دیگر اقوام به قدرت شده است. طالبان که اعضای آن به اتفاق از میان جامعه پشتون است، همان سلطه تاریخی قوم پشتون را در قالب امارت اسلامی دنبال می‌کنند و این در حالی است که استقرار صلح و ثبات در کشور تنها از طریق تفاهم با اکثریت مخالف امکان‌پذیر نیست؛ بلکه نیازمند تفاهم سیاسی با همه اقوام ساکن در کشور، تأمین نیازها و خواست‌های آنان و ایجاد موازنه قوا در درون جامعه است.

با توجه به بازیگران متعدد با منافع و سیاست‌های متضاد در قضیه صلح افغانستان، دستیابی به صلح پایدار مستلزم در نظر گرفتن سه مؤلفه «خواسته، داشته و ضریب ایدئولوژیک» است. خواسته عبارت است از نیازی که مطلوبیت یافته و بازیگر حاضر به هزینه کردن از منابع ملی در جهت تحصیل، توسعه و نگهداری آن است. در عرصه بین الملل بازیگران یک‌سری نیازهایی دارند که حاضرند برای تحصیل، نگهداری و توسعه آن هزینه نمایند. میزان ارزشمندی یک خواسته را با هزینه‌هایی که برای آن می‌شود، می‌توان فهمید. خواسته در یک تقسیم به ممکن و ناممکن و در تقسیم دیگر به مشروع و نامشروع تقسیم می‌شود. خواسته دولت افغانستان برقراری صلح و امنیت در کشور است. این خواست از هر نگاهی مشروع است؛ اما ممکن بودن و ناممکن بودن آن به توانایی و داشته دولت ارتباط پیدا می‌کند. داشته عبارت است از پاسخ ارائه‌شده به یک خواسته. جنس داشته از نوع عملکرد است؛ ممکن است رفتاری، گفتاری و یا از نوع دیگر باشد. در مورد داشته ملاحظات امنیتی جدی وجود دارد که باید مدیریت شود تا تأمین‌کننده خواسته‌های نامتوازن و یا نامشروع نباشد. در عرصه بین‌الملل کشوری توانایی بیش‌تر در ایجاد تناسب میان خواسته و داشته و ارائه پاسخ مطلوب به خواسته خود را دارد که ضریب ایدئولوژیک میان بازیگران داخلی و خارجی ایجاد نماید. منظور از ضریب ایدئولوژیک صرف معنای متعارف آن نیست؛ بلکه منظور از آن مجموعه‌ای از اصول و ارزش‌هایی است که پذیرفته شده و بر مبنای آن‌ها، ساختارها و نهادها شکل گرفته و باید مورد صیانت و نگهداری قرار گیرد. به تعبیر دیگر، ضریب ایدئولوژیک یعنی تعلق خاطر درست کردن و کار آن جلوگیری از واگرایی میان خواسته و داشته است. بدین ترتیب، ضریب ایدئولوژیک از ایجاد شکاف یا افزایش آن میان خواسته و داشته جلوگیری نموده و برای دولت نیروی قدرتمند برای تحقق خواسته را ایجاد می‌کند. دولت افغانستان در هر سه مؤلفه با مشکل مواجه است و از همین جهت، در مواردی، خود به‌عنوان مانع صلح عمل کرده است. در مورد خواسته، دولت افغانستان از صلح با طالبان

خواست روشن و این‌که تا چه حدی حاضر به هزینه کردن است را نتوانسته ارائه نماید. این سردرگمی در خواسته، ناشی از داشته‌های دولت و ساختار نظام سیاسی است. عبور موفقیت‌آمیز از بحران یکپارچگی مستلزم ایجاد تفاهم میان مردم با یکدیگر، نخبگان سیاسی باهم و توده و نخبگان می‌باشد (قوام، ۱۳۸۹: ۶۳). ساختار نظام سیاسی به‌گونه‌ای است که نتوانسته از بحران همبستگی و یکپارچگی عبور نماید. بحران تا حدی است که نهادهای درون ساختار نظام را در قضایای مختلف از جمله مسئله صلح، به اتخاذ مواضع تا حدی متضاد می‌کشد که نمونه عینی آن را می‌توان در مورد سفر اخیر هیأت طالبان در دوم اکتبر ۲۰۱۹ به پاکستان میان نهاد ریاست جمهوری و وزارت امور خارجه مشاهده نمود. از طرف دیگر، دولت نتوانسته است ضریب ایدئولوژیک، نه در داخل و نه میان خود و بازیگران خارجی، را ایجاد نماید. در داخل دولت اجماع لازم و خوشبینی به نتایج صلح وجود ندارد. در بعد خارجی هم دولت از ایجاد علقه و ارتباط بین منافع ملی و منافع بازیگران که امنیت آنان را به امنیت کشور گره بزند، ناتوان بوده و از همین جهت بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای هرکدام سیاست‌ها و منافع خاص خود را دنبال می‌کنند.

### ۳. طالبان؛ مخالفت ساختاری و خواست‌های ایدئولوژیکی

طالبان طرف اصلی جنگ و صلح در مقابل دولت مرکزی قرار دارند. سیر قدرت‌یابی طالبان در افغانستان در دو دهه گذشته بیانگر نقاط عطف مختلفی در حضور و نمود آنان در افغانستان است. بعد از سقوط حکومت طالبان در سال ۲۰۰۱، آن گروه تا سال ۲۰۰۷، حضوری حداقلی در افغانستان داشته، فعالیت‌ها و حملات نظامی آن، مناطق محدودی از جنوب و جنوب‌غرب کشور را دربرمی‌گرفت. از سال ۲۰۰۸ شاهد گسترش حوزه نفوذ طالبان در مناطق بیشتری هستیم که به نوعی تمام مناطق جنوب، جنوب‌غرب و تا حدی ولایات غربی کشور را دربرگرفت. با به قدرت رسیدن اشرف غنی در سال ۲۰۱۴، حوزه فعالیت طالبان مناطقی فراتر از حوزه نفوذ سنتی آن، یعنی مناطق جنوبی و شرقی افغانستان، به ولایات شمالی نیز گسترش یافت؛ به نوعی که در ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۵، شهر قندوز به دست طالبان افتاد و در ۴ اکتبر ۲۰۱۶، طالبان بار دیگر برای مدت محدودی بر آن شهر مسلط شدند. علاوه بر آن، طالبان شهر غزنی، مرکز ولایت غزنی، را که یکی از نزدیک‌ترین ولایات به کابل است، در ۱۹ ماه اسد ۱۳۹۷ اشغال نمود که بیانگر افزایش قدرت آن گروه در عرصه نظامی است.



پی‌ریزی و ایجاد صلح نیازمند درک ریشه‌های جنگ است. به گفته بوتول، بدون شناخت کافی درباره شکل‌ها، نقش‌ها و عملکردهای جنگ، شالوده صلح ایجاد نمی‌شود (بوتول، ۱۳۸۸: ۱۱). در مورد نقش طالبان در جنگ و صلح باید به دو عامل ساختاری و ایدئولوژیکی - فرهنگی توجه نمود. از نظر ساختاری به نظر می‌رسد ریشه جنگ در افغانستان پساتالبان را باید در توافق‌نامه بن جست‌وجو کرد. با شروع حملات نظامی ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ تحت عنوان «مبارزه با تروریسم»، حکومت طالبان در کابل سقوط کرد و در ۷ دسامبر قندهار به‌عنوان پایگاه اصلی آن گروه نیز از کنترل آن خارج شد. همزمان با شروع حملات نظامی نیروهای ائتلاف بین‌المللی و تسلط نیروهای ائتلاف شمال بر کابل، سازمان ملل متحد تلاش‌های دیپلماتیک خود را برای تعیین ساختار سیاسی افغانستان پساتالبان آغاز نمود. در همین راستا در ۲۷ نوامبر ۲۰۰۱، کنفرانس با شرکت چهار گروه: ائتلاف شمال متشکل از تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ازبیک‌ها، گروه رم متشکل از نمایندگان ظاهرشاه، گروه قبرس و گروه پیشاور متشکل از نمایندگان آوارگان افغانی مقیم پاکستان، با میزبانی اخضر ابراهیمی، نماینده وقت دبیرکل سازمان ملل متحد در امور افغانستان، در بن آلمان برگزار شد. توافق‌نامه مصوب کنفرانس بن مبنای دولت‌سازی، برقراری صلح و امنیت در افغانستان قرار گرفت. گذشته از آن‌که آمریکا و دیگر کشورهای غربی بر روند مذاکرات و تدوین مفاد توافق‌نامه تأثیر آشکار داشتند که با توجیه کمک و حمایت از دولت و مردم افغانستان از سوی کشورهای غربی صورت گرفت. این توافق‌نامه حل و فصل همه مسائل را مورد توجه قرار نداده است. به گفته «کسترمن» چارچوبی برای مذاکرات بیش‌تر از طریق نهادهای ایجادشده ارائه نمود (Chesterman, 2005: 206). از طرف دیگر، در کنفرانس بن توجه اصلی مذاکره‌کنندگان بر دولت‌سازی بود تا صلح‌سازی و نمایندگان تمام اقشار و گروه‌های مختلف مذهبی، قومی و نژادی در آن شرکت نداشتند و طالبان به‌عنوان یک طرف اصلی منازعه در آن غایب اصلی بودند. با توجه به بافت اجتماعی افغانستان، سیاست‌گذاری، دستیابی به صلح و تأمین امنیت در کشور نیازمند مشارکت همه گروه‌ها، اقوام و مذاهب است. وضعیت وخیم امنیتی کنونی و تشدید تحرکات نظامی گروه طالبان و دیگر گروه‌های مخالف دولت در قالب عملیات تروریستی، تا حدی نتیجه نقص کنفرانس بن و ساختار سیاسی برآمده از آن است. از دید طالبان به‌عنوان گروه ایدئولوژیک، بر ایند توافق‌نامه بن نظام سیاسی با ساختار لیبرالی است که با جامعه اسلامی افغانستان سازگاری ندارد. از همین‌رو، خواست اصلی طالبان در کنار خروج نیروهای آمریکایی و ناتو از افغانستان، تدوین قانون اساسی

بر مبنای شریعت بر طبق برداشت آن گروه است.

علاوه بر مسائل ذکرشده، باید در نظر داشت که افغانستان از زمان طالبان به بستر کشت تریاک و مواد مخدر تبدیل شده است که خود در شکل‌گیری گروه‌های مسلح و مخالفین دولت و شعله‌ور شدن جنگ نقش دارد. افغانستان در گذشته به دلیل قرار گرفتن در مسیر جاده ابریشم، اقتصاد تا حدی قابل قبولی داشته؛ اما چند دهه اخیر به خاطر نبود ثبات و امنیت، با مشکلات اقتصادی متعددی مواجه است. با سقوط نظام طالبان بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حضور نیروهای غربی به رهبری آمریکا، افق اقتصادی تا حدی روشن جلوه می‌نمود؛ اما هرچه از زمان حضور نیروهای غربی مدت زمانی بیش‌تر گذشت، عدم ثبات و امنیت زمینه بازگشت گروه‌های مسلح و سلطه آنان بر مناطق کشت تریاک را فراهم نمود. طبق برآوردها بیش از ۹۰٪ نیازهای طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی از طریق تریاک و قاچاق مواد مخدر تأمین می‌شود و از آن‌جا که قریب به اتفاق تمام گروه‌های مخالف دولت در کشت و قاچاق مواد مخدر نقش دارند، حجم زیاد تولید مواد مخدر به قدرت بیش‌تر آن‌ها منجر شده و پیوند عمیق میان گروه طالبان با کارتل‌های بین‌المللی مواد مخدر ایجاد کرده است؛ به‌گونه‌ای که قسمت اعظم هزینه‌های شورای کویته را همین کارتل‌های بین‌المللی تأمین می‌کنند (Jeong, 2014: 33) و این امر خود افزایش و استمرار چرخه خشونت و ناامنی را در پی داشته است؛ بنابراین، بر فرض شروع دوباره مذاکرات میان آمریکا و دفتر سیاسی طالبان در قطر و به نتیجه رسیدن آن، صلح مورد توافق به معنای پایان جنگ و خروج کشور از چرخه منازعه نخواهد بود.

#### ۴. آمریکا؛ سیاست هژمونیک و کاهش هزینه‌ها

در کنار دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان، ایالات متحده را به‌صورت مستقیم در مسائل کشور از جمله مسئله صلح درگیر نموده است. به دنبال حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا در رأس ائتلاف بین‌المللی به افغانستان حمله نمود و حکومت طالبان را ساقط کرد. از دید آمریکا حملات ۱۱ سپتامبر امنیت آمریکا را مورد حمله قرار داده و متضمن حق دفاع از خود برای این کشور بود که بر اساس حقوق بین‌الملل، اعمال این حق و حمله به افغانستان نیازمند مجوز سازمان ملل نبود (Byers, 2002: 410)؛ با این حال، دولت آمریکا به رهبری بوش، ائتلاف بین‌المللی با مشارکت سازمان ملل متحد را شکل

داد و قطع‌نامه ۱۳۷۳ شورای امنیت برای امریکا استفاده از زور و مداخله در افغانستان با تدابیر ضد تروریسم را تجویز نمود.

درک منافع آمریکا در افغانستان نیازمند بررسی جایگاه افغانستان در سیاست خارجی ایالات متحده است. افغانستان با توجه به اهمیت ژئوپلیتیکی خود، همواره مورد توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است. در طول دو قرن گذشته در افغانستان دولت قدرتمندی که بتواند به‌عنوان بازیگر عمده در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی نقش ایفا نموده و مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار گرفته باشد، شکل نگرفته است. از همین جهت، در نظام بین‌الملل مدرن، چه قبل از شکل‌گیری نظام دوقطبی و چه بعد از آن و شروع جنگ سرد، تا زمان کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ (۲۷ آوریل ۱۹۷۸)، دولت‌های مستقر در افغانستان نتوانستند برای کشور در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی جایگاهی باز نمایند تا از این جهت مورد توجه قدرت‌های بین‌المللی قرار گیرند؛ اما این سرزمین به دلایل مختلف دیگر برای کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای، از جمله ایالات متحده آمریکا، اهمیت داشته است. آمریکا تا کنون در دو مقطع تاریخی، دوران جنگ سرد و بعد از ۱۱ سپتامبر، به‌عنوان بازیگر عمده در مسائل افغانستان حضور یافته و نقش ایفا نموده است.

با توجه به سیاست انزوای ایالات متحده قبل از جنگ جهانی اول، آمریکا به‌عنوان یک بازیگر بزرگ در افغانستان نقش برجسته‌ای نداشت. افغانستان در سال ۱۹۱۹ استقلال خود را به دست آورد؛ اما ایالات متحده تا سال ۱۹۳۵ از شناسایی رسمی آن خودداری نمود. در زمان جنگ جهانی دوم، افغانستان مورد توجه دولت‌های محور برای ضربه زدن به انگلستان قرار گرفت و همین امر اهمیت افغانستان برای آمریکا را آشکار کرد؛ با وجود این، با خروج دول محور، حضور آمریکا در افغانستان را در حد ارائه کمک‌های اقتصادی و اجرای طرح‌های اندک عمرانی شاهد هستیم. هم‌چنین آمریکا در قضیه اختلاف افغانستان و پاکستان بر سر منطقه پشتونستان که بر اساس معاهده دیورند (۱۸۹۳م) از افغانستان جدا و به هند بریتانیایی ملحق شده بود، میان افغانستان و پاکستان وساطت فراوانی کرد (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۰۶). هرچند این وساطت در حل اختلاف اثری نداشت؛ اما بیانگر نقش آمریکا در افغانستان است. در زمان جنگ سرد، اتحاد جماهیر شوروی در جهت کم‌رنگ نمودن هرچه بیش‌تر نقش و حضور ایالات متحده در افغانستان تلاش نمود و در این راستا نفوذ خود در ارتش افغانستان را گسترش داد که منجر به

کودتای ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ و تشکیل حکومت کمونیستی به رهبری احزاب خلق و پرچم گردید با ورود نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی سابق در سال ۱۹۷۹ به افغانستان، برای حمایت از دولت کمونیستی در مقابل اسلام‌گرایان، جهان وارد مرحله جدیدی از جنگ سرد گردید و باعث شد افغانستان مورد توجه جدی سیاست‌مداران آمریکا قرار گیرد. بدین ترتیب، ایالات متحده هم در عرصه بین‌المللی با اتخاذ سیاست‌های عمل‌گرایانه به تقابل با شوروی پرداخت و هم در داخل افغانستان با همراهی پاکستان و عربستان سعودی به منظور جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی و نیز گرفتن انتقام شکست در جنگ ویتنام، به حمایت از گروه‌های مجاهدین اسلام‌گرا اقدام نمود.

با خروج نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۸م، به‌خصوص با پیروزی مجاهدین در سال ۱۹۹۲م، بار دیگر افغانستان اهمیتش را برای ایالات متحده از دست داد و می‌توان گفت سیاست خارجی آمریکا در قبال افغانستان وارد دوره فترت (Inactivity period) شد. در این مقطع، ایالات متحده علاقه‌ای به دخالت در افغانستان نداشت و آن را به حال خودش رها نمود؛ به‌گونه‌ای که نه‌تنها جنگ‌های ویرانگر میان گروه‌های مجاهدین برای تصاحب قدرت در کابل و ظهور گروه تروریستی طالبان، تسلط آن بر افغانستان و قتل‌عام‌های وحشیانه مردم به دست آن گروه در نقاط مختلف کشور برای آمریکا اهمیت نداشت؛ بلکه اجازه داد تا اسلام‌گراها در جنگ داخلی ویرانگر و بی‌حاصل قدرت یکدیگر را تحلیل ببرند، از نقض گسترده حقوق بشر توسط آنان و قتل‌عام‌های متعدد توسط طالبان در مناطق مختلف کشور چشم پوشید و به کمک‌های بشردوستانه خود در سال ۱۹۹۳ به افغانستان پایان داد.

نقش پررنگ آمریکا در افغانستان پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رقم خورد. حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر با بازتاب جهانی‌ای که داشت، عملکرد قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داد. جهان در اوایل دهه نود میلادی با فروپاشی نظام دو قطبی وارد مرحله جدیدی شد که در آن ایالات متحده به‌عنوان قدرت برتر، در تلاش بود تا نظم نوین جهانی برای اداره مور جهان را حاکم نماید. برقراری نظم نوین جهانی مستلزم سلطه هژمونی بود که خود نیازمند کنترل بازیگران بین‌المللی در راستای اهداف مورد نظر، کنترل رویدادها و مسائل بین‌المللی در راستای برداشت نتایج مطلوب از آن‌ها و تسلط بر منابع انرژی بود. انجام حملات تروریستی توسط تروریست‌های منتسب به گروه القاعده و حمایت گروه طالبان، که قدرت را در کابل در دست داشتند، از رهبری القاعده و امتناع از تسلیم نمودن اسامه بن لادن

به آمریکا، از طرفی سلطهٔ هژمونی آمریکا را با چالش مواجه نمود و از طرف دیگر فرصت بی‌نظیری برای آمریکا، هم از جهت معنادهی به سیاست خارجی خود و هم برای حضور در منطقهٔ ژئواستراتژیک، در راستای تثبیت سلطهٔ هژمونی آن کشور ایجاد کرد و تحول عمده در سیاست خارجی آمریکا در قبال افغانستان صورت گرفت.

هرچند حملهٔ آمریکا به افغانستان در پوشش حق تأمین امنیت خود و مبارزه با تروریسم انجام شد؛ اما باید در نظر داشت که افغانستان از نظر جغرافیایی در موقعیتی قرار دارد که در سیاست هژمونی‌گرایی آمریکا بعد از جنگ سرد از چند جهت اهمیت پیدا می‌کند. افغانستان از غرب با ایران هم‌مرز است که با پیروزی انقلاب اسلامی نه تنها از حوزهٔ نفوذ آمریکا خارج شده؛ بلکه در عرصهٔ بین‌الملل در مقابل آن قرار دارد و نه تنها سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی آمریکا را با چالش جدی مواجه نموده است؛ بلکه با موفقیت‌هایش در عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و یمن، سیاست‌های آمریکا در منطقه را با چالش مواجه نموده است. افغانستان از جنوب نیز با پاکستان هم‌مرز است که از طرفی مهد و پرورش‌گاه افراط‌گرایی در منطقه است و از طرف دیگر تنها کشور اسلامی مجهز به سلاح هسته‌ای است که آمریکا تسلط بر آن را همیشه در سیاست‌های خود مورد توجه قرار می‌دهد. از طرف شرق مرز باریکی افغانستان را با چین متصل می‌کند که در عرصهٔ بین‌الملل از جهات مختلف، به‌خصوص عرصهٔ اقتصادی و نظامی، در تقابل با آمریکا قرار دارد. از شمال با کشورهای آسیای میانه هم‌مرز است که همیشه حیاط خلوت روسیه به شمار می‌روند. در ژئوپلیتیک مناطق حیاط خلوت برای کشورها نقش منطقهٔ استراتژیک را دارند و هر قدرتی که در مناطق استراتژیک جهان مستقر گردد، نه پشتیبان بلکه تهدیدی برای دیگر قدرت‌ها و کشورهای منطقه به حساب می‌آید. هم‌چنین باید در نظر داشت که آشکار شدن منابع سرشار انرژی در کشورهای آسیای مرکزی و احیای مجدد قدرت نظامی روسیه در زمان پوتین، همگی بیانگر اهمیت ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئواستراتژیکی افغانستان در سیاست خارجی آمریکا است و ایالات متحده با حضور مستقیم خود در افغانستان در پی تحقق هم‌زمان چند هدف است که موقعیت خاص ژئواستراتژیک افغانستان به دست‌یابی آمریکا به آن اهداف کمک می‌کند و از همین جهت زمانی که آمریکا در سال ۲۰۰۱ به افغانستان لشکر کشید، سیاست حضور بلندمدت را در پیش گرفت.

اما جنگ افغانستان طولانی‌ترین جنگ خارجی را برای آمریکا رقم زده است. نظامیان آمریکا مدت هجده سال است که در افغانستان حضور دارند. اهداف اعلامی آمریکا نابودی

تروریست‌های القاعده، ساقط کردن حکومت طالبان، استقرار دولت مدنی، ایجاد صلح و امنیت و آرامش، ملت‌سازی، توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود؛ اما اکنون، پس از هجده سال، به جز برخی موارد مانند توسعه‌های ظاهری در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و تا حدی اقتصادی، نه تنها آن اهداف محقق نشده؛ بلکه شرایط افغانستان هر روز بدتر شده است؛ به‌گونه‌ای که قرار اعلام آمارهای جهانی در مورد رشد اقتصادی، فقر، ناامنی و... افغانستان شاخص‌های پایین را داشته و یا در بدترین وضعیت قرار دارد. سازمان ملل متحد در بررسی اخیر خود در ماه ثور، سال ۲۰۱۸ را مرگبارترین سال از زمان حمله آمریکا به افغانستان اعلام کرد؛ به‌گونه‌ای که تلفات غیر نظامیان در این سال برابر با شانزده سال حضور نیروهای آمریکا در افغانستان برآورد شده است. از طرف دیگر، این جنگ بدون شک هزینه‌های مالی هنگفتی را بر اقتصاد آمریکا تحمیل نموده است. از همین جهت، سیاست آمریکا در زمان باراک اوباما نیز کاهش نیروهای آمریکا در افغانستان بود. در زمان کنونی دونالد ترامپ با انتخاب زلمی خلیلزاد به‌عنوان نماینده ویژه وزارت خارجه آمریکا برای مذاکره با طالبان، مذاکرات صلح به‌صورت جدی شروع شده است.

مذاکرات مستقیم آمریکا با طالبان تا کنون، قبل از توقف آن توسط رئیس جمهور آمریکا در ۱۷ سنبله، نه دور را پشت سر گذاشته است. اولین نشست آن ۱۲ اکتبر سال ۲۰۱۸ در شهر دوحه قطر برگزار شد. دور ششم در دهه دوم ماه ثور در دوحه قطر میان خلیلزاد و ملا عبدالغنی برادر برگزار شد که هم بیانگر اهمیت یافتن مذاکرات و هم بیانگر نگاه‌های متناقض طالبان و خلیلزاد، نماینده آمریکا، از صلح بود. دور نهم مذاکرات در ۳۱ اسد میان زلمی خلیلزاد، نماینده ویژه آمریکا، و هیأت نمایندگی طالبان در دوحه قطر آغاز شد. رهبری تیم مذاکره‌کننده طالبان در این دور را به جای شخصیت کلیدی طالبان، ملا عبدالغنی برادر و شیرمحمد عباس استانکزی بر عهده داشت که ناظران سیاسی آن را بیانگر اختلاف یا تفاوت دیدگاه میان طالبان تلقی نمودند. ملا عبدالغنی برادر از جمله چهار نفری بود که در سال ۱۹۹۴ گروه طالبان را ایجاد نمودند. در سال ۲۰۰۱ زمان سقوط دولت طالبان ملا برادر معاونت وزارت دفاع طالبان را بر عهده داشت. پس از سقوط نظام طالبان در کابل، ایشان رهبری شورای کویته، مهم‌ترین تشکیلات طالبان، را بر عهده گرفت. پس از هشت سال، در اواخر اکتبر ۲۰۱۸، از زندان پاکستان آزاد شد و در زمان کنونی با آن‌که در لیست سیاه تحریم سازمان ملل قرار دارد؛ اما با توجه به نقشی که او می‌تواند در روند کنونی مذاکرات داشته باشد، این محدودیت برای تسهیل گفت‌وگوها موقتاً برداشته شده است. پیوستن



ملا عبدالغنی برادر، از بنیان‌گذاران طالبان، به تیم مذاکره‌کننده این گروه در قطر بدین معنا بود که بخشی از مهم‌ترین حلقه تصمیم‌گیری آن‌ها وارد گفت‌وگو با آمریکا شده است.

خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، همکاری طالبان در کار مبارزه با القاعده و داعش، آتش‌بس و آغاز مذاکرات رو در رو با حکومت افغانستان از محورهای مذاکرات قطر بود. در زمان کنونی از زاویه نگاه آمریکا می‌توان گفت راهبرد دونالد ترامپ در افغانستان، سیاست کاهش هزینه‌های نظامی آمریکا را دنبال می‌کند و در همین راستا بحث خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، آمریکا را به تلاش واداشته است تا با استفاده از یکی از مهم‌ترین چهره‌های مؤثر در موضوع افغانستان، یعنی زلمی خلیلزاد، بتواند به‌طور عملی راه‌حلی را برای گفت‌وگو با طالبان به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر امنیتی بحران‌ساز در صحنه افغانستان پیدا نماید.

با توجه به نوع کنشگری خلیلزاد و هم‌چنین شناخت وی از جریانات سیاسی افغانستان و تلاش‌هایی که شخص ایشان در افغانستان و کشورهای منطقه داشته است تا زمان لغو مذاکرات توسط دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، در تاریخ ۱۷ سبته، به نظر می‌رسید که اراده قوی‌تری برای دسترسی به نوعی توافق یا صلح با طالبان در هیأت حاکمه آمریکا شکل گرفته باشد؛ اما نوع مذاکرات خلیلزاد با طالبان و پنهان بودن خیلی از زوایای آن موجب اختلاف میان لایه‌های مختلف قدرت از کنگره و دولت تا اشخاص در آمریکا شد؛ به‌گونه‌ای که مایک پمپئو در ۴ سپتامبر اعلام کرد که نمی‌خواهد امضایش پای توافق با طالبان باشد. کنگره آمریکا نیز در ۶ سپتامبر خلیلزاد را برای توضیحات در مورد توافق با طالبان به کنگره فرا خواند. از طرف دیگر، با توجه به خواست اصلی طالبان مبنی بر خروج نیروهای خارجی از افغانستان، توافق را با اشکالات متعدد مواجه می‌کند. رابرت گیتس، وزیر دفاع سابق ایالات متحده آمریکا، بر ایجاد پایگاه دائمی در افغانستان برای برقراری سلطه هژمونیک آمریکا تأکید داشت؛ از این جهت حضور بلندمدت آمریکا در افغانستان امری است که در سیاست خارجی و نظامی آن کشور مورد توجه جدی قرار دارد. در صورت ادامه مذاکرات صلح با شورای کویته، آیا این مذاکرات به نتیجه می‌رسد و در صورت به نتیجه رسیدن، آیا صلح در افغانستان برقرار می‌گردد، با اما و اگرهای زیادی مواجه است و به نظر می‌رسد که نباید نسبت به آن خوش‌بین بود. این بدبینی معلول عوامل متعدد است. طالبان در افغانستان بعد از مرگ ملا عمر اتحاد و یکپارچگی خود را از دست داده‌اند. عنوان طالبان چتر کلانی است که گروه‌های متعدد زیر آن قرار گرفته و به جنگ

و اعمال تروریستی مشغول‌اند. بنا به گفته مقامات دولتی، بیش از بیست گروه تروریستی درگیر جنگ با دولت‌اند که هرکدام از سوی کشورهای متعدد اکمال شده و خواست خود را دارند. ملا رسول که نیروهایش بیش‌تر در حوزه جنوب غرب و غرب فعال است، بعد از مرگ ملا عمر، رهبری ملا اختر منصور و متعاقب آن رهبری ملا هیبت‌الله را نپذیرفته است و به نظر می‌رسد که شورای کویته نمی‌تواند از طرف تمام گروه‌های درگیر در جنگ و اعمال تروریستی نمایندگی نموده و خواست آنان را برآورده نماید. علاوه بر آن، نیروهای موسوم به داعش که در بیش از یک سال اخیر تقویت شده و حملات خونباری را در نقاط مختلف کشور، به‌خصوص در مناطق شیعه‌نشین، به راه انداخته‌اند، با این وضعیت، به نظر می‌رسد چشم‌انداز صلح در افغانستان بسیار پیچیده، مبهم و تاریک است و نمی‌توان خوشبین بود.

## ۵. پاکستان؛ بازی با معادله چند مجهولی

پاکستان از بازیگران عمده در مسائل افغانستان در دهه‌های اخیر بوده و افغانستان در سیاست‌های منطقه‌ای آن کشور که بیش‌تر در تقابل با هند معنا می‌یابد، در عمق استراتژیک قرار دارد. دولت پاکستان، به‌خصوص نهادهای امنیتی آن کشور، نفوذ در افغانستان را برای مقابله با هند ضروری دانسته و با اجرای سیاست عمق استراتژیک برای جلوگیری از نفوذ هند در افغانستان تلاش دارند (Shinn & Dobbins, 2011: 15). افغانستان از چند جهت در عمق استراتژیک پاکستان قرار دارد: ۱) نفوذ آن کشور در افغانستان از طرفی از نفوذ هند جلوگیری می‌کند، ۲) از طرف دیگر اهرم نیرومند در برابر هند در صورت درگیری بر سر کشمیر را برای پاکستان ایجاد می‌کند و ۳) از بعد سوم زمینه امتیازگیری در ابعاد مختلف از آمریکا را برای آن کشور فراهم می‌کند. در زمان کنونی پاکستان تا حدی به خوبی توانسته خواست‌های خود را در افغانستان محقق نماید؛ زیرا شکل‌گیری دولت مستقل قدرتمندی که بتواند با توجه به منافع ملی سیاست خارجی و روابط با دیگر کشورها را رقم بزند را با مشکل مواجه کرده است و نیز شرایط کنونی که آمریکا گرفتار آن است و حاضر شده سر میز مذاکره با طالبان بنشیند تا حدی معلول بازیگری پاکستان است که نقش مهمی در ناکامی دولت آمریکا ایفا می‌نماید. آمریکا در افغانستان، علی‌رغم شعارهای ظاهری و عوام‌فریبانه، به خاطر سیاست‌های خاصی که دنبال می‌کند، به ریشه و عقبه افراطی‌گری و تروریسم نپرداخت؛ بلکه به دلیل سلاح هسته‌ای پاکستان و حفاظت از ارتش آن کشور، با مبارزه ظاهری فقط به شاخ و برگ افراطی‌گری پرداخت. آمریکا ترس از آن دارد که با



تضعیف دولت مرکزی و ارتش پاکستان و یا فروپاشی آن، تأسیسات هسته‌ای این کشور به دست افراط‌گرایان این کشور بیافتد. از طرف دیگر، آمریکا برای نظارت بر سلاح هسته‌ای پاکستان به دنبال جغرافیای نزدیک به پاکستان است تا بتواند کنترل لازم را در زمان اضطراری بر آن تأسیسات اعمال نموده و در زمان مناسب سیاست خلع سلاح هسته‌ای پاکستان را به اجرا درآورد.

پاکستان که قبل از حوادث یازده سپتامبر، به خاطر انجام آزمایشات هسته‌ای در سال ۱۹۹۷، مورد تحریم آمریکا قرار داشت و از حامیان اصلی گروه طالبان بود، پس از یازده سپتامبر به اجبار و در ظاهر سیاست خود را یک شبه تغییر داده و تحت رهبری ژنرال پرویز مشرف، همکاری خود را با آمریکا در حمله به طالبان اعلام داشت و در ائتلاف مبارزه علیه طالبان قرار گرفت؛ ولی زیرکانه و غیر علنی به حمایت از افراط‌گرایان ادامه داد و از طرف دیگر، سیاست مهار و همکاری با آمریکا را سرلوحه سیاست‌های خود قرار داد و سعی کرد مطالبات آمریکا را به صورت قطره‌چکانی پاسخ دهد تا جایی که تحریمات هسته‌ای را پشت سر گذاشت و هم طالبان را به یک واقعیت میدانی در صحنه افغانستان تبدیل کرد.

به طور کلی، پاکستان در افغانستان به رسمیت شناخته شدن خط مرزی دیورند، تضمین آب‌های ورودی از افغانستان به پاکستان، حفظ افغانستان به عنوان عقبه استراتژیک این کشور علیه هند و قطع تبلیغات منفی علیه اسلام‌آباد در افغانستان را دنبال می‌کند. در شرایط کنونی، پاکستان برعکس دهه نود، به دنبال سقوط دولت کنونی افغانستان و یا طالبانی کردن دولت در کابل نیست؛ بلکه نفوذ در دولت و تشکیل دولت ضعیف، مطیع و حرف‌شنو در کابل را دنبال می‌کند. مقامات پاکستان از جمله اسلم بیگ، فرمانده ستاد مشترک ارتش پاکستان، بارها گفته‌اند منتظر خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان می‌مانند تا این‌که پاکستان به جایگاهی که حقش است، به این کشور برسد.

استراتژی کلی که تا کنون پاکستان در افغانستان دنبال نموده است را می‌توان در دو نکته کلی بیان کرد: (۱) گسترش جنگ توسط مخالفین مسلح و فرسایشی نمودن آن برای نیروهای امنیتی افغانستان و نیروهای خارجی و در اختیار گذاشتن جغرافیای خاص برای طالبان؛ (۲) وارد کردن مخالفین سیاسی در درون دولت کابل با استراتژی تقویت نفوذ در آن تا سیاست‌های افغانستان را به نفع اسلام‌آباد تغییر داده و گروه‌های مسلح را برای روز مبادا علیه هند حفظ نماید. از طرف دیگر، پاکستان تلاش دارد تا سیاست‌های آمریکا در افغانستان از کانال پاکستان اعمال شود تا

هم سلطه پاکستان بر افغانستان را تضمین نماید و هم پاکستان از کمک‌های اقتصادی آمریکا، به‌خصوص کمک سالانه به ارتش آن کشور، برخوردار گردد.

## ۶. ایران؛ مبانی ایدئولوژیکی و سیاست رئالیستی

در مورد نوع روابط میان ایران و دولت افغانستان باید در نظر گرفت که ایران از نظام کنونی افغانستان حمایت نموده و در بازسازی کشور در عرصه‌های مختلف مشارکت دارد. از طرف دیگر، سفرهای متعدد هیأت طالبان به تهران، که آخرین آن در ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۹ صورت گرفت، بیانگر ارتباط تهران با طالبان است. در مورد روابط ایران با گروه طالبان قبل از هر چیز به این نکته باید توجه نمود که ایران کشوری است با اکثریت جمعیت شیعه و نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه که بر اساس فقه شیعی شکل گرفته و باعث موج اسلام‌گرایی در میان کشورهای مسلمان شده است. از آن طرف، طالبان از نحله فکری رهبری می‌کنند که بر مبنای فقه اهل سنت شکل گرفته است. بر مبنای یک دیدگاه، گروه طالبان بر اساس طرح هنری کیسنجر که در سال ۱۹۸۱ ارائه شده، در دهه نود توسط آمریکا با حمایت مالی و تسلیحاتی عربستان، قطر و پاکستان برای مقابله با جمهوری اسلامی و اسلام‌گرایی آن شکل گرفت. از همین جهت، زمانی که در دهه نود طالبان قدرت را در کابل در دست داشتند، روابط میان امارت اسلامی طالبان و ایران تیره بود و طالبان با کشتن دیپلمات‌های جمهوری اسلامی در مزار شریف در تابستان ۱۳۷۶ به نوعی، تقابل با ایران را دنبال می‌کردند. شاید بتوان گفت که بدترین نوع روابط میان ایران و افغانستان در دهه‌های اخیر، در زمان طالبان رقم خورده بود.

با سقوط امارت اسلامی طالبان و حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان، ادعاهای متعددی از سوی آمریکا و فرماندهان نظامی آن مبنی بر حمایت ایران از گروه طالبان مطرح شده است و این ادعاها توسط مقامات ایران در سطوح مختلف رد شده و همواره خبرهای غیر رسمی منتشر شده دال بر گفت‌وگو و مذاکره با طالبان، گروهی سنی مذهب و افراط‌گرا، مورد تکذیب قرار گرفته بود. با وجود حمایت ایران از نظام کنونی افغانستان، در دو دهه اخیر به دلایل متعدد روابط میان افغانستان و ایران حالت گرمی و سردی داشته است. مقامات ایران قبل از شکل‌گیری روند فعلی مذاکرات صلح، تلویحاً ارتباط با طالبان را مورد تأیید قرار می‌دادند و در همین راستا محمدرضا بهرامی، سفیر ایران در کابل، در سال ۱۳۹۷ تأیید کرده ایران با طالبان به هدف «کنترل و اشراف

اطلاعاتی» ارتباط دارد. اما با توجه به حضور هیأتی از طالبان در تهران در ماه جدی سال گذشته که بعد از دور اول مذاکرات آن گروه با نماینده آمریکا صورت گرفت و علنی شدن مذاکره ایران با طالبان در گذشته، به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی ایران به نوعی هم در صدد پیگیری منافع و حضور خود در افغانستان در زمان کنونی است و هم ایفای نقش در افغانستان پس از خروج نیروهای آمریکا از کشور را مورد توجه قرار داده است.

بدون شک، سلطه کامل طالبان بر افغانستان به نفع جمهوری اسلامی نیست و ایران هم به نظر نمی‌رسد که از طالبانیزه شدن افغانستان حمایت نماید؛ اما علاقه‌مندی ایران به مذاکرات صلح میان طالبان و دولت افغانستان را می‌توان از چند بعد در نظر گرفت: جهت اول که به نظر می‌رسد نقش پررنگی در این روند دارد، همسایگی دو کشور، ویژگی‌های خاص جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مشترک و مهم‌تر از همه داشتن دین مشترک می‌باشد. گذشته از آن‌که ایران به‌عنوان کشور قدرتمند در جهان اسلام با نگاه ایدئولوژیک در سیاست‌های اعلانی خود منادی صلح بوده و برای برقراری صلح و امنیت در کشورهای اسلامی و نجات آنان از مهلکه جنگ تلاش نموده است؛ با توجه به همسایگی دو کشور، جنگ و ناامنی در افغانستان از جهات متعدد بر امنیت ایران تأثیرگذار است. دوم آن‌که حضور نیروهای خارجی در افغانستان به نفع جمهوری اسلامی ایران نیست و از نگاه ایران جنگ در افغانستان در واقع توسط خود نیروهای آمریکای به درازا کشانده شده است تا توجیه‌گر حضور آمریکا در آن کشور باشد. در تقابل ایران و آمریکا، هر موضوعی که به تضعیف حضور آمریکا در منطقه منجر شود، به نوعی تقویت‌کننده جایگاه و نفوذ ایران است. از همین جهت، از سیاست‌های بلندمدت ایران کاهش حضور نیروهای بیگانه، به‌خصوص نیروهای آمریکا، در منطقه است و برقراری صلح در افغانستان یکی از دلایل حضور نیروهای غربی به‌ویژه نیروهای آمریکایی را منتفی می‌کند. بعد سوم آن‌که با توجه به همبستگی و وابستگی کشورها، جنگ و ناامنی در افغانستان علاوه بر آن‌که توجیهی برای حضور نیروهای آمریکا فراهم می‌کند، در ابعاد مختلف مانند گسترش کاشت، برداشت و قاچاق مواد مخدر، پناه‌گزینی گروه‌های تروریستی مانند داعش و... در افغانستان، به نوعی امنیت جمهوری اسلامی ایران را نیز مورد تهدید قرار می‌دهد. بدین ترتیب، اولویت امنیتی و تقابل با آمریکا ایران را وادار به تلاش برای کنترل و یا نفوذ بر طالبان و حمایت از مذاکرات صلح نموده است و از این جهت ایران از مذاکرات صلح افغانستان حمایت نموده و بر مشارکت دولت افغانستان در این مذاکرات تأکید دارد.

## ۷. روسیه؛ اقتدارگرایی و نگرانی امنیتی

روسیه از مذاکرات صلح میان طالبان و آمریکا حمایت نموده و به گفته ضمیر کابل اف، نماینده روسیه در امور افغانستان، راه خاتمه دادن به شرایط کنونی افغانستان، مذاکرات میان طالبان و آمریکا است. روسیه بارها میزبان نمایندگان طالبان در مسکو بوده و هدف آن را وادار نمودن طالبان به مذاکره با دولت اعلام کرده است. در روند مذاکرات طالبان با آمریکا، روسیه از خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، که از شروط اصلی گروه طالبان در مذاکرات با آمریکا است، حمایت می‌کند. از نظر مقامات روسی، دلایل منطقی برای خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان وجود دارد؛ زیرا آمریکا در طول ۱۸ سال حضور نظامی در این کشور، علاوه بر آن‌که متحمل هزینه‌های هنگفت و تلفات نظامی سنگین شده، در تأمین صلح و امنیت و ایجاد نظام با ثبات ناتوان بوده است.

مسکو پس از ۹ روز از دور چهارم مذاکرات میان طالبان و خلیلزاد، نماینده آمریکا، در تاریخ ۲۷ ژانویه ۲۰۱۹ میزبان نشست نمایندگان طالبان با نمایندگان گروه‌های سیاسی و جهادی افغانستان بود. این مذاکرات واکنش‌های متعددی را در پی داشت. دولت افغانستان شدیداً از آن ابراز نارضایتی نموده و طی یک نامه به شورای امنیت به سفر نمایندگان طالبان به مسکو که مشمول تحریم‌های سازمان ملل متحد بود، اعتراض کرد. هرچند روسیه خود را میزبان جلسه ندانسته و اعلان نمود شورای مهاجران افغان در روسیه مسئول برگزاری گفت‌وگوهای دو روزه مسکو است؛ اما نمی‌توان نقش روسیه را کم‌رنگ جلوه داد و از طرف دیگر به نظر می‌رسد طالبان نیز برای بهبود جایگاه خود در عرصه داخلی و بین‌المللی، مذاکرات موازی با روند آمریکایی برای دسترسی به صلح دنبال می‌کند.

بررسی نقش روسیه در مسئله صلح افغانستان مستلزم نگاه کلان به سیاست‌های آن کشور در عرصه بین‌المللی است. روسیه بخشی از مزیت‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک شوروی سابق را به همراه دارد که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دسامبر ۱۹۸۹م، جانشین آن کشور گردید. هرچند وضعیت روسیه در سال‌های اوایل دهه ۱۹۹۰م، نشانگر تأثیرات مهم تنگنای ژئوپلیتیک بر سیاست‌های راهبردی این کشور است؛ اما تغییرات اساسی در سیستم سیاست جهانی به وجود آمده در آستانه هزاره سوم، که تک‌روی‌های غرب به‌ویژه آمریکا را در پی داشت، به‌طور اجتناب‌ناپذیری بر سیاست خارجی روسیه تأثیر گذاشته است. سیاست‌های روسیه را بر این مبنا

باید در نظر گرفت که آن کشور با رهبری ولادیمیر پوتین در صدد دستیابی به جایگاه خود در عرصه بین‌الملل است. روسیه در هزاره سوم استراتژی‌ای را برگزیده که «واقع‌گرایی و عمل‌گرایی نام گرفت». ولادیمیر پوتین طراح و مجری این رویکرد است که حیثیت سیاسی تاریخ روسیه و بازگشت اقتدار در عصر پساکمونیسم را در این رویکرد جست‌وجو می‌کند. روسیه در این رویکرد، تعریف خود از نظام بین‌الملل را تغییر داده و خود را به‌عنوان قدرت بزرگ و تأثیرگذار جهانی معرفی می‌کند.

از زمان ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین در دور اول، ریاست جمهوری مدودف و ریاست جمهوری پوتین در زمان کنونی، روسیه در سیاست خارجی خود و در فضای رقابت و تضاد با آمریکا با حساسیت بیش‌تر مناطق استراتژیک جهان را مورد توجه قرار داده است. روسیه احساس کرد امنیتش در گرو حضورش در این مناطق است و خواستار نقش جدی‌تری در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی شده و تلاش می‌کند که از قافله رقابت با آمریکا عقب‌نماند و در راستای همین راهبرد با چین پیمان شانگهای را بست، با آمریکا بر سر میز مذاکرات صلح خاورمیانه نشست، سیاست‌های گسترش ناتو به شرق را در گرجستان و اکراین با چالش جدی مواجه نمود و در زمان کنونی در تلاش است موازی با آمریکا، با طالبان ارتباط داشته و بر صلح افغانستان تأثیرگذار باشد. بسیاری از منازعات منطقه‌ای پس از جنگ سرد و شاید بیش‌تر آن‌ها، دربرگیرنده مجموعه‌ای از تبعات مثبت و منفی و یا به تعبیر دیگر، همکاری و تضاد برای روسیه و آمریکا بوده است. وضعیت همکاری روسیه و آمریکا را می‌توان در مورد حمله آمریکا و متحدانش به افغانستان و سرنگونی امارت طالبان و به نوعی تضاد را در زمان کنونی مشاهده کرد. بدین ترتیب، باید گفت نقش روسیه در مذاکرات صلح افغانستان همانند نقش ایران در کنار و یا همسو با نقش آمریکا در آن قرار نمی‌گیرد و آن کشور با توجه به منافع خود، نگاه متفاوتی به طالبان و صلح افغانستان دارد.

## نتیجه‌گیری

صلح برساخته اجتماعی است و صلح‌سازی مجموعه‌ای از فرایندها، رهیافت‌ها و مراحل لازم برای جلوگیری از خشونت و ایجاد رابطه صلح‌آمیز میان طرف‌های درگیر را دربرمی‌گیرد. بر مبنای آموزه‌های مکتب تغییر منازعه از آن‌جا که ایجاد صلح علاوه بر بازسازی مجدد روابط

تخریب شده در درون جامعه، مشروط به همسویی حمایت بازیگران بیرونی از بازیگران داخلی و ایجاد هماهنگی میان تلاش‌ها برای ایجاد صلح است، نقش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در منازعه و صلح باید مورد توجه قرار گیرد.

سیاست‌ها و منافع متقابل، رقابت‌های پیچیده و پنهانی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که با هدف کسب هژمونی از طریق کاربرد ابزارهای نظامی، سیاسی و اقتصادی دنبال می‌شود، بر معضل صلح افغانستان افزوده است. دولت افغانستان به خاطر ضعف‌های متعدد ساختاری و راهبردی که دارد، به دولت فرومانده و وابسته به سیاست‌های بیگانگان، به‌خصوص آمریکا، تبدیل شده و علی‌رغم آن‌که در مذاکرات صلح تا کنون در حاشیه قرار دارد و جدای از نگرانی در خصوص محوریت نداشتن خود در مذاکرات صلح، با توجه به شرایط خاصی که در آن گرفتار است، به نوعی با مذاکرات و تلاش‌ها برای برقراری صلح مخالفتی نمی‌تواند داشته باشد. طالبان که در سال‌های اخیر بر قدرت‌شان افزوده شده و بر نصف کشور سلطه مستقیم و غیر مستقیم دارند، خواستار خروج نیروهای آمریکا از کشور بوده و با ساختار نظامی سیاسی کنونی مخالفت می‌ورزند. بر فرض به نتیجه رسیدن مذاکرات با شورای کوئته، معلوم نیست که تمام گروه‌هایی که تحت عنوان طالبان در مقابل دولت قرار دارند، دست از خشونت و جنگ بردارند. از طرف دیگر، منبع اصلی تأمین منابع مالی طالبان را مواد مخدر تشکیل می‌دهد و این امر میان آن گروه با کارتل‌های بین‌المللی مواد مخدر، که تأمین منافع خود را در سایه جنگ و خشونت دنبال می‌کنند، پیوند ناگسستنی‌ای ایجاد نموده است.

در مورد نقش آمریکا، پاکستان، ایران و روسیه که هرکدام به نوعی در روند مذاکرات صلح درگیرند، نمی‌توان نقش آنان را در یک راستا در نظر گرفت. در وضعیت کنونی، شاهد اجماع نظر و توافق میان قدرت‌های مختلف در عرصه افغانستان نیستیم و هریک از بازیگران مؤثر منطقه‌ای و بین‌المللی به روند گفت‌وگو با طالبان از زاویه خود می‌نگرند و این امری است که آینده صلح در افغانستان را با اما و اگرها و چالش جدید مواجه می‌کند. حضور آمریکا در افغانستان در سایه مبارزه با تروریسم در راستای اهداف بلندمدت آن کشور در منطقه ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک است و به نظر نمی‌رسد آمریکا خواست اصلی طالبان مبنی بر خروج کامل نیروهایش از افغانستان را بپذیرد. پاکستان که در چهار دهه اخیر نقش پررنگی در تحولات افغانستان داشته است، اهداف خود را دنبال می‌کند و از طرف دیگر، به‌طور حتم، نقش

ایران و روسیه در کنار نقش آمریکا قرار نمی‌گیرد؛ بلکه هم ایران و هم روسیه با توجه به منافع خود، نگاه‌های مختلفی به طالبان و صلح در افغانستان دارند. در مورد نقش روسیه باید در نظر داشت که مسئله جنگ و صلح در افغانستان به چالشی در همکاری محدود میان روسیه و آمریکا از بعد مثبت و منفی تبدیل شده است. از بعد مثبت، همکاری روسیه و آمریکا در پیش‌گیری از وخیم‌ترین جلوه‌های منازعه و جنگ در افغانستان می‌تواند همکاری میان این دو کشور را تقویت نماید. از بعد منفی نیز همین مسئله می‌تواند مخدوش‌کننده روابط روسیه و آمریکا و حتی بدتر از آن باشند.

### منابع:

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۹۱)، جنگ و صلح: بررسی مسائل نظامی و استراتژیک معاصر، تهران، انتشارات سمت، چاپ ششم.
۲. بوتول، گامتون (۱۳۸۸)، جامعه‌شناسی صلح، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان.
۳. تری‌تریف و دیگران (۱۳۸۱)، در مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، گردآوری و ترجمه: اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. تری‌تریف و دیگران (۱۳۸۳)، مطالعات امنیتی نوین، ترجمه علیرضا طیب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۵. تمنا، فرامرز (۱۳۸۷)، سیاست خارجی آمریکا در افغانستان: طرح خاورمیانه بزرگ، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. سیمبر، رضا (۱۳۹۱)، روابط بین‌الملل و دیپلماسی صلح در نظام متحول جهانی، تهران، انتشارات سمت.
۷. شولتز، ریچارد و دیگران (۱۳۹۲)، رویکردهای جدید در مطالعات امنیتی، ترجمه سید محمدعلی متقی‌نژاد، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۸. شیهان، مایکل (۱۳۸۸)، امنیت بین‌الملل، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۹. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹)، دولت‌سازی، ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل، تهران، آثار نفیس.
۱۰. لینکلینتر، آندرو (۱۳۸۵)، صلح لیبرالی، ترجمه علیرضا طیب، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۱۱. مورگنتا، هانس جی. (۱۳۷۴)، سیاست میان‌ملتها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
12. Byers, Michael, (2002), "Terrorism, the Use of Force and International Law after 11 Septembers", *International & Comparative Law Quarterly*, No.51. Charles Webel and Johan Galtung, (2007) *Handbook of peace and conflict*:Routledge, London.
13. Chesterman Simon, Michael. Ignatieff and Thakur, Ramesh (Eds), (2005), *Making States Work: State Failure and the Crisis of Governance*, Tokyo: United Nations University Press.

14. Jeong, May (2014), "Afghan Opium Crop Set for Record High", *The Guardian*, Available at: [http://www.theguardian.com/World/Afghan-Opium -CroprecordHigh-United-Nations](http://www.theguardian.com/World/Afghan-Opium-CroprecordHigh-United-Nations), Accessed on: 12/11/2014.
15. John Paul Lederach. (1995), *Preparing for peace: conflict transformation across cultures*, New YorkSyracuse University Press.
16. Paffenholz, Thania, ed. Forthcoming, ( 2009), *Civil Society and Peacebuilding: A Critical Assessment*. Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers.
17. Shinn, J & Dobbins, J (2011), " Afghan Peace Talks ", A Primer Santa Monica: *RAND Corporation*.
18. <https://www.tolonews.com/index.php/fa/afghanistan>.

